### گفت‌وگو با حسین هوشمند، پژوهشگر فلسفه سیاسی

# در پی عدالت: شفقت عظیم جان رالز

ادامه از صفحه ۵

**نظریه عدالت رالز برای جامعه ما که یک جامعه لیبرال‌دموکراتیک نیست چه ارمغانی دارد؟**

آخرین کتاب مهم رالز، یعنی «قانون ملل» (۱۹۹۹) (The Law of Peoples)، ما را با سؤالات و ایده‌های تازه و متفاوتی مانند عدالت جهانی، صلح پایدار، جنگ به‌حق و نابه‌حق، حقوق بشر و معیار مشروعیت یک نظام سیاسی مواجه می‌کند. قبلا اشاره کردیم که او در این کتاب، ایده‌های اساسی لیبرالیسم سیاسی را در افق جهانی و برای جوامع غیردموکراتیک به کار می‌برد. اما در یک ساختار غیردموکراتیک ملل جامعه ما، ارزش هایی مانند اصول حداقلی عدالت، کرامت انسانی و مدارای دینی اصلا امکان‌پذیر است؟ در کتاب «قانون ملل»، رالز مثلی از یک جامعه و نظام سیاسی غیرلیبرالی و غیردموکراتیک اما مشروع و سامان را تبیین می‌کند که می‌توانیم به آن نظام سیاسی مشروع پساسنعتگرای بگوییم. البته او از این ادبیات استفاده نمی‌کند ولی مفهوم است که به این قضیه توجه دارد. او می‌خواهد یک نظم هنجاری جهان‌شمول را تعریف کند که جهانی عادلانه‌تر و صلح‌آمیزتر از جهانی است که اکنون ما در آن زندگی می‌کنیم. او از مبانی فلسفی‌ای بهره می‌گیرد که در نظریه عدالت و لیبرالیسم سیاسی‌اش مطرح کرده است.

تئوری رالز درباره نظم هنجاری جهانی، متأثر از پروژه کانت در رساله «صلح ابدی» perpetual peace است. اگرچه تفاوت‌های مهمی با آن دارد. کانت در صلح ابدی می‌گوید، دموکراسی ما را یادبکر می‌تواند به صلح برساند؟ از دموکراسی‌ها از خودکفایی (self-sufficiency) برخوردارند. به‌علاوه، از طریق دیپلماسی و فک‌وگذ اختلافات اجتناب‌ناپذیرشان را حل‌وفصل می‌کنند (درواقع، طبق آنچه مورخان نشان داده‌اند دموکراسی‌ها از ۱۹۰۰ به بعد با یکدیگر وارد جنگ نشده‌اند). کانت از مونتسکیو در روح‌القوانین‌اش تأثیر پذیرفته است که گفته بود نظام‌های بادشاهی با یکدیگر می‌جنگند. اما نظام‌های جمهوری این‌طور نیستند. از این‌رو، مونتسکیو می‌گفت برای حاکمیت قانون و صلح، نظام‌های سیاسی باید به سمت جمهوری‌خواهی (Republicanism) پیش بروند. ایبر میرات مونتسکیو و به‌خصوص کانت بـه کروهی از لیبرال‌های قرن بیستم می‌رسد، موسوم به لیبرال‌های جهان‌وطن یا cosmopolitan که بر این باورند برای اینکه جنگ در سـطح جهانی متوقف شود و جهانی صلح‌آمیز داشته باشیم، باید همه کشـورها دموکراتیک شوند. اما متأسفانه این امر غالبا با مداخلات نظامی و تحریم‌های کمرشـکن علیه رژیم‌های غیردموکراتیک پیوند خورده است که به دنبال سرنگونی این نوع رژیم‌ها و جایگزینی آنها با لیبرال‌دموکراسی‌ها است. کاری که رالز در لیبرالیسم سیاسی انجام داده، مطابق با برخی بررسی‌ها، در خلل قرن بیسـتم آمریکا بیش از دویسـت بار دست به مداخـلات نظامـی و تحریم‌های پیاپی‌گرد داده اسـت که تنها در دو مورد، یعنـی آلمان و ژاپن توانسته به اهداف اعلام‌شده خود؛ دموکراسی‌سازی برسد. اما در اکثریت قریب‌به‌اتفاق موارد، مانند افغانسـتان، لیبی، عراق، آسیای جنوب شـرقی، آفریقا، اروپای شرقی و در آمریکای لاتین عمدتا شکست دیده است.

دو نظریه رایج در روابط بین‌الملل وجود دارد: نظریه رئالیست‌ها و ایده‌آلیست‌ها. رئالیست‌ها معتقدند در سیاست خارجی تنها به منافع و امنیت ملی اسـت. سیاسـت‌مداران آمریکایی رئالیسـت. امنیت ملی را بهانه مداخلات نظامی قرار می‌دهند. ایده‌آلیسـت‌ها به پروژه کانتی، بحث دموکراسی و حقوق بشر معتقدند که در آمریکا از زمان کارتر اهمیت بیشتری یافت.

**درباره مشروعیت سیاسی؛ نظام سلسله‌مراتبی مشورتی موجه**

**یک نکته مهم در بحث شـما، تفکیک بین لیبرالیسم سیاسـی و جامع (comprehensive) است. وقتی بحث آزادی مـی‌شـود hardcore بحث در جوامعی که آزادی برایشان به عنوان فضیلت مطرح اسـت. همان چیزی که اکنون در جامعه خودمان نیز مطرح است. پذیرش آزادی در جوامع طبقاتی (hierarchic)، جوامعی که آزادی در سنت و در فرهنگ و سیاست‌شان رواج نداشته، چگونه حاصل می‌شود که بتوان در مورد آن توافق کرد؟**

در نظام سلسـله‌مراتبی یـا جامعه hierarchical، شـهروندان از آزادی و برابری به معنی لیبرال‌دموکراتیک برخوردار نیسـتند. اما در جوامع سلسـله‌مراتبی موجـهی که رالز تعریف می‌کند، حقوق و آزادی‌های افراد به مفهوم محدودتری امکان تحقق دارد یعنی در چارچوب حقوق اساسی بشر. رالز می‌گوید فلسفه سیاسی آرمان‌شهر واقع‌نگر Realistic Utopia است. تحقق ایده‌آل‌های ما همواره با توجه وضعیت تاریخی، فرهنگی و نهادهای سیاسـی موجود در جامعـه محدودیت پیدا می‌کند. در این وضعیت رئالیسـت‌ها می‌گویند که از این ایده‌آل‌ها دسـت بکشیم و به وضع موجود تن بدهیم. این اتفاقی اسـت که معتقدم باری از اصلاح‌طلبان ما دچارش شـده‌اند. در اندیشه سیاسی اصطلاحی اسـت تحت عنوان preference adjust-ment به معنی تطبیق و تعدیل ترجیحات. اگر ترجیح سیاسی‌مان نظامی دموکراتیک اسـت اما وضع موجود status quo اجازه چنین چیزی را نمی‌دهد. از ترجیحاتمان کوتاه می‌آییم تا اینکه رفته‌رفته چیزی از آنها باقی نمی‌ماند. یعنی هر نوع نظام سیاسـی می‌تواند علایق و ترجیحاتمان را برآورده کند. الان کنیری از اصلاح‌طلبان به این معنا، رئالیسـت‌ها شـده‌اند. در مقابل اینها، ایده‌آلیسـت‌ها هسـتند که به هر قیمتی و بدون توجه به قابل دفاع بـودن و امکان‌پذیر بودن ایده‌آل‌هایشان، به آنها می‌آویزند. اما، رالز راه و روش سومی را پیش می‌نهد: جمع آرمان‌گرایی و واقع‌نگری یعنی نه تسلیم وضع موجود بشویم و نه از آرمان‌ها و ایده‌آل‌هایمان دست بکشیم. این معقول نیسـت که وضع موجود را منطق موفقیت را نادیده بگیریم. از این‌رو رالز می‌گوید که وضع موجود همواره تحقق ایده‌آل‌هایمان را با مواضع و محدودیت‌های مواجه می‌کند اما این فرق دارد با وقتی که از ترجیحات و ایده‌آل‌هایمان عدول می‌کنیم. هر نظریه سیاسـی هم باید اخلاقا قابل دفاع باشـد و هم عملا امکان‌پذیر و قوقع‌پذیر باشـد. رالز، رویکرد کانت در فلسـفه سیاسی مبنی بر اینکه عقل به ما جهت‌گیری می‌دهد یا اینکه اهداف سیاسی ما باید عقلانی و معقول باشند و رویکرد هگل ناظر بر اینکه باید یا واقعیت‌های معقول جامعه‌مان آشتی بکنیم یا یکدیگر جمع می‌کند.

**چرا اصلا باید ایده‌آل بگیریم؟ در هیچ یک از ادبیات چپ ما، اگر اصد، شـریعتی و شایگان، آزادی هدف نبوده؛ بعضی بحث تنظیم‌کننده نبود. بحث بر سـر این بود که قدرت را به دسـت می‌گیریم و چون ایده و مدلمان وجود نداشـت می‌توانم بفروشم و حیـرا حاصل کند. به این معنا نبود که همان‌باید مشـارکت کنند و هرکس بتواند نقشی داشته باشد. حرف من این اسـت که این پیش‌فرض اسـت رالز مسـتلزم این نیست که ایده‌ای از این سـنت آزادی موجود باشد و بحث این اسـت که ایده‌آل را نداریم تحقیر موانع را رفع کنیم و به سمتش نزدیک شویم. گویا حالت تنظیم‌کننده در این نسبت ما مطلوب‌تر است تا حقوق زنان. چون حقوق زنان همین‌ها، اما در زمینه فلاد جامعه باز جستیم. هی می‌خواهم بگویم آیا فقر جامعه باز در جامعه سلسله‌مراتبی ما نتحق رالز یا رالز نیست